

پروژه برایم باقی مانده و امیدوارم دوباره چنین تجربه‌ای برایم پیش بیاید.

بعد از بخش سریال، پیشنهادی برای کار دریافت کردید؟

بله، تماس‌هایی دریافت کرده‌ام و پیشنهادهایی برای کار ارائه شده است. راستش را بخواهید، چون ماز فضای تئاتر وارد این عرصه شده‌ایم و کمی سخت‌گیر هستیم، همیشه سعی می‌کنیم در انتخاب‌ها دقت بیشتری داشته باشیم. کار کردن با انسان بزرگی مثل آقای سلطانی و دیدن این که مردم چقدر کار او را دوست دارند، مسئولیت سنگینی را بر دوش من گذاشته است. وقتی بتوانی اعتماد مردم را جلب کنی، نباید کاری کنی که این اعتماد از بین برود. در حال حاضر، حدود شش یا هفت فیلمنامه برای من فرستاده شده است؛ هم سریال و هم سینمایی، برای تلویزیون و پلتفرم‌های مختلف. اما تصمیم دارم بدون عجله آن‌ها را بررسی کنم و انتخابی داشته باشم که با مسیری که تاکنون طی کرده‌ام، همخوانی داشته باشد. نمی‌خواهم با تصمیمی عجولانه این راه را اشتباه ادامه دهم. برایم مهم است که در جایگاهی قرار بگیرم که مناسب من باشد، نه این که صرفاً بخواهم به هر قیمتی حضور داشته باشم. آدم باید جایی باشد که شایسته‌اش باشد و بتواند مسیرش را به درستی ادامه دهد.

ممکن است نقش‌های کمدی هم بازی کنید؟

فعلاً ترجیح می‌دهم سمت کمدی نروم. قبلاً در تئاتر کمدی کار کرده‌ام، اما حالا می‌خواهم نقش‌هایی را تجربه کنم که بتوانم به سبک خودم آن‌ها را بازی کنم و چالش‌های جدیدی برایم داشته باشند.

به نظر شما، در فیلم‌نامه یا بازی‌ها کنش غیر منطقی وجود داشت؟

بعضی چیزها به سلیقه برمی‌گردد. شاید چیزی که برای یک نفر غیر منطقی است، برای دیگری کاملاً طبیعی باشد. به نظر من نمی‌توان قضاوت کرد که کدام کنش درست یا غلط است. این بیشتر به سلیقه بازیگر و چارچوب کار برمی‌گردد.

و سخن پایانی؟

مردم همیشه به ما لطف داشته‌اند و همچنان از صمیم قلب قدر دان محبت تک‌تک آن‌ها هستیم. خدا را شکر که کارمان مورد استقبال قرار گرفت. سریال «طوبی» واقعا دیده شد و به نظر، تلویزیون بعد از سال‌ها با این سریال جان تازه‌ای گرفت. این مجموعه از پربیننده‌ترین آثار بود و تا جایی که اطلاع دارم، بازدیدها و بازخوردهای بسیار خوبی داشت. خدا را صد هزار مرتبه شکر که توانستیم رضایت مردم را جلب کنیم. امیدوارم تلویزیون باز هم از این دست سریال‌ها تولید کند. تجربه نشان داد که مردم همچنان تلویزیون را دوست دارند، برنامه‌های آن را دنبال می‌کنند و منتظر آثار باکیفیت هستند. تنها چیزی که نیاز است، تولید کارهای خوب است که بتواند نظر مخاطبان را جلب کند.

سرسر هم ضبط می‌شد این سکانس برای من چالش زیادی داشت، به‌ویژه به دلیل محتوای آن. در این بخش از فیلمنامه، پدرم همه‌جوره پرخاش می‌کرد، حتی به پرزاد سیلی زد، و من به‌عنوان کاراکتر، هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم. همان شب که این سکانس را می‌دیدم، برایم سخت بود که چرا شخصیت من نمی‌تواند در آن موقعیت اعتراضی کند. این موضوع که اوزیاد بلد نبود اعتراض کند یا واکنشی نشان دهد، از نظر روانی برایم تلخ بود. البته این پروژه لحظات شیرینی هم داشت. اگر بخواهم درباره بخش‌های شیرین آن صحبت کنم، شاید سه صفحه هم کافی نباشد! اما یکی از بهترین و شیرین‌ترین سکانس‌هایی که بازی کردم، همان صحنه‌ای بود که پیش‌تر اشاره کردم. از نظر بازیگری این سکانس برایم بسیار ارزشمند بود. من در پروژه آدمی بودم که صبح زود با انرژی وارد صحنه می‌شدم. مثلاً اگر ساعت ۶ صبح آفیش داشتیم، از ورودی شروع می‌کردم به گفتن و خندیدن و با همه صحبت می‌کردم. همیشه فضای خوبی ایجاد می‌کردم و بچه‌ها از بودنم انرژی می‌گرفتند. حتی یک روز که سر صحنه نبودم، بچه‌ها تماس گرفتند و گفتند جایم خالی است.

خاطره خاصی هم از این سکانس خاص دارید؟

اماروزی که آن سکانس خاص را بازی کردم، وضعیت کاملاً متفاوت بود. قرار بود ساعت ۱ یا ۲ بعدازظهر جلوی دوربین بروم، اما من ساعت ۹ صبح خودم را به صحنه رساندم و از آقای سلطانی اجازه گرفتم زودتر گرم شویم و لباس بپوشیم. از همان لحظه حال و هوای متفاوتی داشتم. شب قبل هم مدام به این فکر می‌کردم که چگونه این سکانس را بازی کنم. وقتی گرم شویم و لباس بپوشیم، ساعت حدود ۱۰:۳۰ بود و از آقای سلطانی خواستم که به من اجازه بدهند چند ساعتی در لوکیشن تنها باشم. به‌عنوان فردی که موزیک برایش اهمیت زیادی دارد، بیشتر شخصیت‌پردازی‌هایم را از طریق موسیقی انجام می‌دهم. شاید درک این موضوع کمی سخت باشد، اما برای من موسیقی یکی از ابزارهای کلیدی برای فهم و اجرای کاراکترهایم است. در آن روز، حدود دو یا سه ساعت فقط به موسیقی گوش می‌دادم و در این مدت اشک‌هایم سرازیر بود. وقتی بالاخره مرا برای فیلم‌برداری صدا زدند، دو ساعت پیش از آن هم در حال گریه بودم. این حس به قدری عمیق بود که از شروع فیلم‌برداری تا پایان آن، حدود هشت ساعت در حال گریه بودم و در تمام این مدت، احساس می‌کردم دگرگون شده‌ام.

چقدر پیچیده...

بله، همان‌طور که گفتم، این سکانس از نظر بازیگری برایم تجربه‌ای بسیار خاص و جذاب بود. گذر زمان را در این چند ساعت اصلاح حس نکردم. این لحظات ترکیبی از تلخی و شیرینی بود که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم. به جرئت می‌توانم بگویم که بزرگ‌ترین خاطره‌ای است که از این

چالش برانگیز و سنگین بود.

آخرین دیدار ما در سریال با ضیا و آخرین سکانسی که فیلم‌برداری شد، پدر فرزندش را با دست‌های خودش کشت، سوال من این است که فکر می‌کنید در واقعیت چنین اتفاقاتی در ایران یا کشور عراق افتاده یا در واقع این سکانس زاده ذهن نویسنده بوده است؟

ما نمی‌توانیم از واقعیت‌ها فرار کنیم. چرا نشود؟ شاید اتفاق افتاده باشد و ما خبر نداشته باشیم. شاید خیلی اتفاق‌های بدتر از این افتاده و ما خبر نداریم. در واقع «سریال طوبی» در اقتباس از یک رمان نوشته شده و کلا از روی واقعیت ساخته شده است. سید حسین امیرجهانی، نویسنده این اثر با قلم طلایی‌اش این داستان را به فیلمنامه تبدیل کرده است. نمی‌دانم این ماجرا واقعا در عراق اتفاق افتاده یا نه، ولی فکر می‌کنم چنین اتفاقاتی ممکن است در هر جای دنیا رخ بدهد. شاید ما خبر نداشته باشیم، اما واقعیت‌هایی در دنیا وجود دارد که از آن‌ها بی‌اطلاع هستیم.

همکاری شما با گروه بازیگران و عوامل چگونه بود؟ چالش‌های داشتید یا نه؟

به جرات می‌توانم بگویم من در این چندین و چند ساله که کار می‌کنم، کار به این قشنگی و همدلی با این مدیریت درست ندیدم. گروه این پروژه بی‌نظیر بودند، چه جلوی دوربین و چه پشت صحنه. آقای سعید سلطانی مدیریت فوق‌العاده‌ای داشتند. آقای زین دست، آقای حامد حسینی که واقعا نگذاشتند آب در دل ما تکان بخورد. عادل سلطانی خودش شخصی بود که آنقدر بچه‌ها را همدل کرده بود، کسی مشکلی نداشت و همه عوامل، از تدارکات گرفته تا بازیگران، با عشق و همدلی کار کردند. وجود بازیگرانی مثل امین زندگانی، شبنم قربانی، سوسدابه بیضایی، پرویز فلاحی پور و دیگران همگی عالی بودند. من بیشتر با خانم شبنم قربانی، زهرا سسزوار و آقای زندگانی صحنه‌های مشترک داشتم، بنابراین ارتباطم با آن‌ها نزدیک‌تر بود.

از چالش‌هایی که هنگام فیلم‌برداری در عراق داشتید برای ما بگویید.

گرمای شدید تابستان عراق بزرگ‌ترین چالش ما بود. لباس‌های نظامی که ما باید می‌پوشیدیم خودش برزنتی بود و به قول معروف «توز مستون» پوششی گرم‌تر می‌شد. آن‌ها را هم باید می‌پوشیدیم با پوتین، سنگین و گرم بود و شرایط را سخت‌تر می‌کرد. برخی بازیگران گرم‌زده می‌شدند و مجبور بودیم بین پلان‌ها به سایه برویم. اما عشق و همدلی بین گروه باعث شد این سختی‌ها را تحمل کنیم و کار را پیش ببریم.

ماجرای تلخ و شیرینی که در این پروژه داشتید، چه بود؟

در یکی از سکانس‌های این پروژه که پشت



این سکانس از نظر بازیگری برایم تجربه‌ای بسیار خاص و جذاب بود. گذر زمان را در این چند ساعت اصلاح حس نکردم. این لحظات ترکیبی از تلخی و شیرینی بود که هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم